

## راه‌یابی برای نقل فکر ایرانی\*

دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی

ای به سرحد سبا سیر توخوش  
با سلیمان منطق‌الطیر تو خوش  
منطق‌الطیری به صوت آموختی  
صدقیاس و صدهوس افروختی

من اطمینان دارم، مولانا، بیت دوم را که نقل کردم، وقتی سروده است که بیت اول را در آثار مراد خود عطار خوانده بوده است. در شماره آذر ۱۳۶۰ آینده، آقای محمد فشارکی مقاله دلپذیری در باب «منطق‌الطیر در زبان انگلیسی» مرقوم داشته بودند. مخلص انگلیسی نمی‌داند، با همه اینها وقتی انتقادات فاضل محترم را در باب ترجمه بعضی ابیات می‌دهد، از همان ظاهر کلمات، حدس می‌زد که کار ترجمه شعر فارسی به انگلیسی تا چه حد مشکل است. من نمیدانم مترجم اصل کتاب آقای Nott وقتی به داستان شیخ صنعان رسیده‌اند چگونه از مضایق آن گذشته‌اند، من کاری به این حرفها ندارم، و مطلب دیگری که به ذهنم خطور کرد، یا درواقع «تیر آن ترجمه کمانه کرده و به ذهن مخلص خلیده» خواستم به میان بگذارم.

---

\*. مجله آینده، سال هشتم، شماره ۱، فروردین ۱۳۶۱، صص ۱۸ تا ۲۶.

نکته مورد بحث این است که به قول آقای فشارکی، این ترجمه انگلیسی منطق الطیر به زبان انگلیسی، که تازه از ترجمه فرانسه به انگلیسی درآمده، و در حکم «می و از دست مغ در جام زرین» است، چطور توانسته در ظرف بیست سال، در زبان انگلیسی هفت بار به چاپ برسد، و تازه شش چاپ آن در ظرف ده سال صورت گرفته است. درحالی که ما می‌دانیم که منطق الطیر در زبان فارسی، با وجود تیراژ کم، در ظرف ده سال، چه به صورت قاجاق (مقصودم چاپهای افستی است، همه دنیا به مخترع افست رحمت می‌فرستند جز مؤلفین ایرانی که باید آن را تبدیل به «رحمت لعنت» کنیم) و چه به صورت عادی هیچ وقت، چنین سرعتی در تجدید چاپ نداشته است.

این مطلب را من با هم‌شهری - یا بهتر بگویم - هم‌دهی شیخ عطار یعنی جناب دکتر شفیعی کدکنی، در گروه ادبیات فارسی در میان گذاشتم. گفتم ببینید، ما چه ذخائر ادبی و ذوقی داریم و از آن غافل مانده‌ایم. به دکتر شفیعی که خود بر زبان انگلیسی مسلط است، عرض کردم، ما متهی کوشش خود را همیشه در این داشته‌ایم که بیاییم فی‌المثل تاریخ ادبیات خودمان را از زبان انگلیسی و یا چک‌اسلوواکی ترجمه کنیم - که البته کاری است درخور ارج و بس پسندیده - اما چطور تا حالا به فکرمان نگذشته است که بیاییم و ذخایر ادبی و ذوقی خودمان را، طبق سلیقه خودمان، به زبانهای زنده عالم، به انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و عربی و اسپانیایی ترجمه کنیم. دیگر ترجمه به زبانهایی مثل برتون پیشکش.



اینک صحبت از زبان «برتون» کردم مقصودی داشتم. سال پیش دوست

مشترکمان آقای بوگدانویچ - ایرانشناس یوگسلاو تبعهٔ فرانسه شده را در پاریس دیدم. گفت مشغول ترجمهٔ مرزبان‌نامه و کلیله و دمنه برای کودکان است که مؤسسهٔ معروف گالیمار Galimard در سری کتابهایی که از ادبیات عالم برای کودکان چاپ می‌کند، منتشر سازد. بعد معلوم شد، این مؤسسه کتابها را در آن واحد با تصویر به چند زبان منتشر می‌کند و یکی از آنها زبان «برتونی» است که در واقع نه زبان، بل لهجه‌مانندی است از زبان فرانسه، او مرا به مؤسسهٔ گالیمار برد و کتاب کلیله‌اش را من دیدم و چند نسخه از آن ترجمه‌ها را نیز به من دادند که یکی از آنها شمارهٔ صد و نودم از این سری انتشارات بود.

من دیگر صحبت از ترجمهٔ فردوسی یا چهار مقاله به زبان ژاپونی نمی‌کنم که گویا یکی از دوستان خود شما این کار را کرده و تنها چاپ اول در تیراژی چاپ شده است که از کل تیراژهای کتاب چهار مقاله در زبان فارسی از پنجاه سال پیش، روی هم، بیشتر است، و دلیلش خیلی ساده است، زبانی که ۹۰ میلیون آدم باسواد بدان تکلم می‌کنند، تا زبانی که چهل پنجاه میلیون آدم اکثر بی‌سواد بدان حرف می‌زنند، کتابی هم که به آن دو زبان چاپ شود، البته تیراژش از زمین تا آسمان تفاوت خواهد داشت.

من آن روز به دکتر شفیع کدکنی گفتم، ضمن تبریک به شما که هم‌ولایتی عطار هستید، آیا تصور نمی‌کنید که در گروه‌های ادبیات فارسی دانشکده‌های ایران و همچنین گروه‌های زبان خارجی، پیش از آنکه ما توجه خودمان را به ترجمه آثاری از زبان خارجی به فارسی معطوف داریم، یک هیئت کارمان را قویاً اختصاص به این کار دهیم.<sup>(۱)</sup>

من می‌دانم که فوراً خواهید گفت این کار مشکل است، مترجم خوب

نداریم، مسلط بر زبان نیستیم، تجربه نداریم، انتشارات نداریم، چاپ خارجی مشکل است، و صدها مشکل دیگر... از قضا همین روزها که این یادداشت نوشته می‌شود یک نمایشگاه بزرگ کتاب در پاریس تشکیل شده است. چون معلوم نیست به لطف ایرج افشار این یادداشت کی به چاپ خواهد رسید، ناچار تاریخ آن را ضبط می‌کنم. نمایشگاه از ۲۶ مارس تا ۳۱ مارس ۱۹۸۲ تعطیلات عید خودمان تشکیل شده است. گزارش مفصلی از آن در روزنامه لوموند بود. پانزده صفحه لوموند ۲۶ مارس اختصاص به معرفی و اعلانات این نمایشگاه بود. ۷۵۰ کتابفروشی و مؤسسه انتشاراتی در آن شرکت داشتند. صدها نویسنده بزرگ، طبق برنامه معین در ساعت معین و روز معینی از هفته، اثر خود را برای خریداران امضاء می‌کردند، از مؤلف کتاب آشپزی گرفته تا کتابهای هنر و فن و طب و امثال آن.

تنها یک اسم و عکس آشنای شرقی به چشم می‌خورد که آثار خود را امضاء خواهد کرد، و آن حسن مسعود نام دارد، که معلوم شد مؤلف است و هم مسؤل بخش کتابهای عربی است. این نمایشگاه در «گرانده پاله» کاخ بزرگ ناپلئونی، در انتهای شانزله‌لیزه، کنار مجسمه کلمانسو تشکیل می‌شود و در واقع مهمترین ساختمان معروف پاریس را در اختیار کتاب گذارده‌اند. نمایشگاه مداوماً از ساعت ۱۰ صبح تا ۸ شب (ده ساعت) ادامه داشته، صدها هزار تن از آن دیدن کرده، میلیونها فرانک کتاب خریده‌اند. درحالی که بلیط ورودی به آن فرانک (به قیمت دولتی تا حدود بیست تومان و به قیمت آزاد حدود پنجاه شصت تومان) و البته برای دانشجویان و اهل کتاب (مؤلفان) ۵ فرانک بود. سال پیش که

چنین نمایشگاهی بود، صد و بیست هزار تن دیده بودند، امسال لابد بیشتر شده است.

صحافان، یک کارگاه صحافی دایر کرده، جمعیت طرفدار موزه و چاپ، مرکزی برای ارائه انواع کارها ساخته، آنها که کتاب می‌خرند، می‌توانستند آدرس خانه یا نزدیکترین کتابفروشی خانه‌شان را بدهند، کتابشان در آنجا تحویل می‌شد، آثار قریب هشتاد هنرمند نقاشی و دوخت و برش و آشپزی در آنجا گیشه مخصوص داشتند. جلسات بحث، جلسات سخنرانی، نمایش فیلم، و تلویزیون مدار بسته در بسیاری از غرفه‌ها مشغول فعالیت بود. یکی از بازدیدکنندگان آن فرانسوا میتران بود.

کاش بودیم و می‌دیدیم آیا کتابی از ایران هست؟ آیا مؤلفی از ایران شرکت دارد؟ آیا ترجمه‌ای از آثار فارسی موقعیتی حاصل کرده است؟ چقدر ما زبان سعدی و فردوسی و ناصرخسرو را «غریب» رها کرده‌ایم. برگردیم به اصل مطلب که ترجمه آثار فارسی به خارجی باشد.

من پیشنهادم را با وجود همه این مشکلات مطرح می‌کنم، و تنها پشتیبانم اصالت خود آثار فارسی است. شاهد من و پشتوانه من همین ترجمه منطق‌الطیر شیخ عطار است، کتابی که هفتصد سال پیش نوشته یا سروده شده، یعنی فکر هفتصد سال پیش ما - آن هم از قول شاعری که به احتمال دکتر حمیدی شیرازی، خیلی هم پابند مسائل هنری نیست (و البته چندان با ایشان موافق نیستم)، آن مقدار قدرت نفوذ داشته که در قرن اتم که افکار راسل و شاو و ... دارد کم‌کم از مد می‌افتد، با ترجمه تاحدودی سر و دست شکسته، ظرف ده سال، شش بار در انگلستان چاپ می‌شود. تازه من اطمینان دارم که قسمت عمده

دلپذیری و لطافت این ترجمه را می‌باید مدیون آن خانم «آدمیزاد» Adamson دانست که لابد شگردهای نازک‌مآبانه زنانه را در تصویرها به کار برده است. دکتر علینقی منزوی در کتاب دلچسب‌اخیر خود که در باب «سیمرغ» و «سی مرغ» نوشته است<sup>(۲)</sup> ضمناً توضیح می‌دهد که برطبق سرشماری دکتر نوابی حدود ۳۹ خاورشناس در آثار عطار کار کرده‌اند. احمد منزوی ۳۹ نسخه خطی قدیم پیش از سال ۹۰۰ از کتاب منطق‌الطیر نشان داده است.

دکتر علینقی منزوی، تقریباً همه کتابهایی را که به نوعی نسبتی با منطق مرغان دارند در این کتاب یاد می‌کند. از الشبكة والطیر ابن سینا تا عنقای غزالی و بوم کليلة، که همه با سیمرغ عطار هم‌بالند، و لابد رساله «لغت موران» سهروردی هم، مقصودش مورچه‌های بالدار است. ولی به هرحال «رساله آواز پر جبرئیل» دیگر جای شبهه در این ارتباط باقی نمی‌گذارد. مثل رساله الطیور نجم‌الدین رازی که دکتر محمدامین ریاحی فتوکپی آن را از ماوراء آرات آورده است. در این رساله، سلیمان تاج لا اله الا الله بر سر دارد و به عنقا نامه می‌نویسد و دستور بازگشت و سرپرستی مرغان را می‌دهد، پس با کمک باز سفید و کلاغ سیاه به کوه قاف رفته، عنقا را می‌یابد و با او باز می‌گردد.<sup>(۳)</sup> داستانهایی که جان می‌دهد برای ترجمه جوانان سرگردانی که در اروپا و امریکا نمی‌دانند چگونه صدای پرندگان را از سازهای سیمی خود زیر کشکول و قبای هیپی‌گری در فضا پراکنده کنند.

صدها هزار ایرانی پراکنده در دنیا داریم، ولی گویی همت چهار تا خواننده و نوازنده (و به عقیده بنده اسیر) ایرانی را نداریم که ششصد سال پیش، شعر

فارسی را در کشتی امیرزاده چینی برای ابن بطوطه می‌خواندند و تکرار می‌کردند هر چند غلط می‌خواندند.

تا دل به محنت دادیم در بحر فکر افتادیم

چون در نماز استادیم قوی به محراب اندری<sup>(۴)</sup>

وقتی امیرزاده از آهنگ شعری که معنی‌اش را نمی‌فهمد اینقدر لذت برده اگر ترجمه آن را به زبان چینی نوازندگان می‌نواختند، آن وقت چه تأثیری می‌کرد؟

اینکه گفتم پشتوانه حرف من خود آثار است، یک دلیل شخصی هم دارم. اگر هیچ‌کس نداند، شما آقای افشار خوب می‌دانید، که من در زبان فرانسه اگر بخواهم دستور بدهم در رستوران املت سبزی برایم بیاورند، آنقدر بد حرف می‌زنم که ممکن است گارسون یک کتلت «تارتار» بیاورد. با این‌همه خدا شاهد است، و دوستان دکتر احمد تفضلی هم شاهد، یک‌جا هم نوشته‌ام، با راه‌آهن از پاریس به کپنهاگ می‌رفتیم، شب بر تخت‌های دو طبقه قطار خوابیدیم، بالای سر من، طبقه دوم تخت - یک دخترخانم موی بور فرانسوی خفته بود. صبح که از خواب برخاستم، دیدم یک پرده طلایی جلوی چشمانم آویزان است. موهای بلند آن دخترک از کمند حلقه باز شده و مثل امواج نور زر تار فرو ریخته بود. سایرین همه برخاسته و بیدار شدند. من با همان فرانسه دست و پا شکسته، ضمن اشاره به حادثه دوش هر چند نتوانستم به او شعر فرصت را بفهمانم که

زلف آشفته دگر تا به سر دوش مکن

ای مه امروز پریشان‌ترم از دوش مکن

اما داستان زال و رودابه را - از فردوسی - و کیفیت شروع آن داستان عاشقانه، و ریختن کمند موی رودابه از بالای برج و تقاضای اینکه با این حبیل‌المتمین خود را به پشت بام برسان و بقیه قضایا را با همان زبان شکسته بسته فرانسه «پاریزین» نه «پاریسین» به زبان آوردم. دخترک چنان محو حکایت شده بود که وقتی قصه تمام شد، متوجه شدیم که قطار نیز وارد کشتی - که می‌بایست از روی دریا بگذرد - شده است. من اغراق نمی‌گویم، و فرانسه‌دانی خودم را هم معرفی کردم، منظورم میزان قدرت نفوذ ادبی آثار خودمان است که فکر می‌کنم اگر به موقع و خوب ترجمه شود، بتواند در دنیا جای پای باز کند.

این مقاله آقای فشارکی یک فکر دیگر به ذهن من آورد، و هرچند دلم نمی‌خواهد آن را به زبان بیاورم، ولی چاره نیست. آن این است که آنها که تا امروز شاهنامه و مثنوی و سعدی و حافظ و امثال آن را ترجمه کرده‌اند، احتمالاً آنقدر ملانقطی ترجمه کرده‌اند که از قدرت نفوذ اثر کاسته‌اند. و گرنه وقتی قرار باشد منطق الطیر ظرف ده سال شش بار چاپ شود، شاهنامه و مثنوی می‌بایست اصلاً در دنیای دیگر صاحب نحله و فکر و طرفدار، و امثال اینها شده باشد. یعنی گروههایی را تکان دهد. همچنان که خیام چنین کرده است. در اینجا نکته دیگری به ذهن می‌رسد، و آن تعمدی است که در ترجمه ظاهراً «با امانت» و کلمه به کلمه و لفظ به لفظ بدان توجه شده است، که احتمالاً باید گفت شاید چندان لزومی نداشته باشد، یعنی شاید، ترجمه مفهومی بر ترجمه لفظی برتری داشته باشد. شاید این معنی نیز در خود همین کتاب هست.

فراموش نکنیم که خود عطار، قصه‌های این کتاب، از جمله داستان سلیمان و بلقیس و هدهد و سبا را آنقدر تراش داده و آنقدر دگرگون کرده و لطیف



ساخته، که معنا، مثل شراب در بلور، صافی و راقی شده است. آیا فکر می‌کردید که این هدهد زیبای نازنین «شانه به سر» خودمان که قاصد بلقیس و سلیمان است و این همه در ادب ما ریشه دوانده و هزاران فکر نازکتر و نافذتر از نیروی برق و نور را در ادب ما در زیر بال و پر خود پنهان کرده است، در اصل داستان ملکه سبا عبارت باشد از نام «ملک هدهادین شرحبیل» که به روایت دینوری پدر یا عموی بلقیس بود و لابد دختر خود را به سلیمان بخشیده است. حالا می‌توانید تصور کنید که خود بلقیس، و حالات سلیمان، و احوال ملک «هدهاد» چقدر در فارسی زیر و رو شده و چقدر تراش خورده، تا در آخر کار مثل برلیان آمستردام بر تارک منطق الطیر می‌درخشد.<sup>(۵)</sup>

مرحبا ای هدهد هادی شده

در حقیقت پیک هر وادی شده

من عقیده دارم که ترجمه آزاد آثار فارسی به زبانهای دیگر نه تنها لطمه‌ای به آنها نمی‌زند، بلکه به اصالت آنها کمک می‌کند. در این مورد شک نیست باید از فارسی‌دانان فرنگی، خصوصاً آنها که با معارف شرق آشنایی یافته‌اند کمک گرفت. و این گروه که من پیشنهاد می‌کنم، باید از دو جانب تشکیل شود، در آن صورت است که دیگر این ایراد پیش نمی‌آید که در ترجمه رسالات عرفانی آیا می‌شود کلمه «دیوانه» را به «احمق مقدس» ترجمه کرد یا نه؟

یک وقت در دانشگاه گفتند تبدیل و ارتقاء رتبه استادان به این شرط صورت تواند گرفت که اعضاء کادر علمی یک مقاله، حداقل، به زبانی خارجی داشته باشند، و خودتان شاهد مشکلات این تبصره بوده‌اید.

ممکن است بگویید آن تبصره ۵ کذایی ارتقاء استاد برای دانشیاران در

دانشگاه که اصرار می‌کرد که هر استادی باید مقاله‌ای به زبان خارجی داشته باشد، کمکی به این امر می‌کرده است و باید اجرا شود. بنده اتفاقاً در باب آن حرف دارم هرچند خودم به صورتی از این حلقه جسته‌ام. حقیقت این است که در آن تبصره، اولویت برای ترجمه فکر ایرانی به زبان خارجی داده نشده بود، امتیاز برای کسانی داده شده بود که در انگلستان و فرانسه و امریکا تحصیل کرده بودند و چون به زبان فارسی چیزی نمی‌توانستند بنویسند، هفت هشت صفحه مطلب را که به صورت رساله یا غیر آن، در خارج چاپ می‌کردند، بر سر هر کسی می‌کوفتند که چنین امتیازی نداشت، ولو آن که هم‌وزن آنها کتاب و مقاله به زبان فارسی داشت.

من چون در دو مورد خاص این مطلب، دقیقاً وارد بوده‌ام، بدان اشاره می‌کنم تا نگویند که بی‌منطق حرف می‌زنم، یا به زبان مرغان سخن می‌گوییم. مدارک دکتر سیمین دانشور را برای ارتقاء از دانشیاری به استادی آورده بودند در کمیسیون منتخب سه نفره، آن مدارک در هیئت ممیزه پذیرفته نشده بود، سیمین دانشور عضو گروه باستان‌شناسی بود و چون برای ارتقاء درجه استادی باید استادان در هیئت منتخب باشد، و آن روزها گروه باستان‌شناسی سه تا استاد نداشت، بنده را به لطف رئیس دانشکده، و به حساب اینکه لابد یکی از منابع مهم تاریخ، گروه باستان‌شناسی است و به احتمال دیگر، به حساب اینکه، اسم بنده «باستانی» است، برای این هیئت انتخاب کرده بودند.

من متوجه شدم که بهانه هیئت ممیزه این است که سیمین دانشور مقاله به زبان خارجی (تبصره ۵) ندارد، و در این صورت اگر صد و پنجاه امتیاز هم کسی داشت، تا پنج امتیاز مقاله خارجی را نداشت، استاد نمی‌شود، منتهی سیمین

دانشور یک مدرک ضمیمه کرده بود، و آن کتاب «سووشون» بود که به زبان روسی ترجمه شده بود، و می‌گفتند که در همان چاپ اول، صد هزار نسخه به زبان روسی چاپ شده است و گویا یک جایزه هم برای این کتاب - دهها هزار روبل - یکی از مراکز مهم ادبی روسیه قائل شده بود، منتهی طبق معمول روسها گویا این جایزه فقط در روسیه پرداخت می‌شود و در همان‌جا باید خرج شود - زیرا پول آنها را نمی‌شود خارج کرد، و خانم دانشور نه حال رفتن به ماوراء خزر را داشت، و نه معده او می‌توانست این غذای سنگین را هضم کند. به هر حال بهانه کمیسیون این بود که اولاً این کتاب استاد است که به زبان روسی است، و نه مقاله. پس نمی‌شود امتیاز مقاله بدان داد. (یادش به خیر آن عامی که طعنه زد به سیدی و گفت: ناسید، سید جواب داد تازه ناسید هم که باشم، می‌شوم عام. یعنی لاقل مثل تو که هستم).

اما بهانه دوم از این مهمتر و آن اینکه خانم دانشور که زبان روسی نمی‌داند، و کتابش را کس دیگری ترجمه کرده است و نمی‌شود بدان امتیازی داد (این حرف آنها درست بود، خانم دانشور روسی نمی‌داند، و کتابش را آقای مهندس بدیع - شوهر خانم ژاله اصفهانی شاعره بزرگ معاصر، به روسی ترجمه کرده بوده و در روسیه چاپ شده بود، و این دلیل دیگری است بر پیشنهاد من که اگر هم کتابهای فارسی را به زبان خارجی - خود ایرانی‌ها ترجمه کنند ولو آنکه بعضی جاها ناقص باشد، چون به لطائف ذوق و معنای فارسی و هنر شعرا آگاهند شاید از عهده بهتر برآیند). به هر حال به این دلیل هم می‌گفتند نمی‌شود پنج امتیاز به کتابی داد که در هزاران نسخه به زبان دیگری چاپ شده است.

من آنجا دفاع کردم و گفتم: مدلول تبصره ۵ ناظر بر صرف زبان‌دانی

نیست، وگر نه باربران بصره و حمالان کراچی پنج شش زبان می‌دانند، مقصود از این تبصره آن است که فکر یک استاد ایرانی ارزش آن را داشته باشد که به یک زبان دیگر برگردانده شود. ما این پنج امتیاز را به هنر و ذوق و فکر سیمین دانشور می‌دهیم نه به زبان‌دانی او. همین حرف قبول و بالاخره استادی او بعد از سالها عقب افتادن تصویب شد، و یک سالی ایشان نان استادی را خوردند و بعد بازنشسته شدند.

همین مورد در مورد استاد محمدتقی دانش‌پژوه پیش آمد. در گروه تاریخ استادی ایشان تصویب شد، اما هیئت ممیزه مقاله به زبان خارجی می‌خواست، فتوکپی مقاله ایشان را که در دایرة المعارف اردو نقل شده است ضمیمه کردیم، تصویب نمی‌شد که نمی‌شد. دست توسل هیئت ممیزه به دامان دانشکده الهیات زدیم.

بهانه بود که ایشان اردو نمی‌دانند. باز گفتیم آقا فکر دانش‌پژوه در دایرة المعارف پاکستان نفوذ کرده، آیا این کافی نیست؟ به هر حال این قبول نشد ولی یک رساله متن عربی که از دیگری چاپ کرده بود، بعد از سالها معطلی پذیرفتند و ابلاغ استادی او را چند روز قبل از بازنشستگی قانونی او صادر کردند. در واقع دانش‌پژوه انعام نامه‌رسان پست را که اول ابلاغ استادی و دوم ابلاغ بازنشستگی او را آورد، در یک لحظه از زمان، پرداخت کرد.

من باز تأکید می‌کنم بر اینکه ادب ما غنا دارد. این تیراژ یک هزار و دو هزار و پنج هزار زبان فارسی اصلاً ملاک تشخیص نمی‌تواند باشد، وقتی حیدربابای شهریار، ده دوازده بار در باکو چاپ می‌شود، باید ملاک قضاوت را از آن طرف مرز در دست گرفت.

من نمی‌دانم نظر خوانندگان در این مورد چیست؟ تنها این فکر در ذهن من خلیده که پیش از آنکه ما منتظر باشیم تا دیگران آثار ما را به زبان خارجی ترجمه کنند - و ما مترجم آثار آنها باشیم - این زمینه را باید فراهم کنیم که اهل ادب خودمان دامن همت به کمر زنند و چنین کاری بکنند. آیا به نظر شما امکان‌پذیر هست.

### یادداشتها:

۱. در طول بیست سال اخیر (۱۹۸۰-۹۶۰) در فرانسه تیراژ کتاب از ۱۶۷ میلیون به ۳۸۰ میلیون جلد افزایش داشته است. (همان لوموند)
۲. سیمرخ و سی‌مرغ، دکتر علینقی منزوی، انتشارات سحر، چاپ اول ۱۳۵۹، ص ۳۰ (بهاء ۱۸۰ ریال)، در این سرشماری از چاپ دوم کتاب «تات» هم نام برده شده، منزوی فرزند حاج آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه است که کل آثار مربوط به شیعه را جمع‌آوری و معرفی کرده و با وجود آنکه سالهای زیادی را در زندان و تبعید گذرانده، باز قسمت عمده کتاب مهم را همین منزوی پسر تدوین و چاپ کرده است.
۳. سیمرخ و سی‌مرغ، ص ۴۴.
۴. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ص ۷۵۰، مرحوم قزوینی صحیح آن را پیدا کرده که از سعدی است، به این صورت:

تا دل به مه‌ت داده‌ام در بهر فکر افتاده‌ام

چون در نماز استاده‌ام گویی به محراب اندری

۵. اخبار الطوال دینوری، ص ۲۳، او را به صورت هداها و هم با اختلاف نسب یاد کرده‌اند. ملک هداها بن عمر بن سراحیل ... پدر بلقیس ... و در کتاب معارف خوانده‌ام که زنی جنی را به زن کرد، و بلقیس از وی بزاد ... و قصه سلیمان پیغامبر، بلقیس خود معروف است ... و بلقیس را از سلیمان علیه‌السلام پسری بود نام او داود، و هم به زندگانی سلیمان بمرد (مجم‌التواریخ تصحیح بهار، ص ۱۵۷).